



Irano-Islamic Research in Politics, Vol.1, No3, 164-190.

## Analysis of obstacles to the realization of citizenship rights in the constitutional period<sup>1</sup>

Reyhaneh Nourmohammadi<sup>2</sup>

Hossain Farzanepour<sup>3</sup>

Somaye Hamidi<sup>4</sup>

### Abstract

*Citizenship rights is the most important contemporary legal issue and an emerging concept that has found a special place in social and political theories. Above all, citizenship rights discuss the rights, such as residence, education, and health, that everyone gets as a citizen of a state. Citizenship rights are realized when all members of the society achieve all civil and political rights and the citizen has responsibility as a member of the society along with the better management of the society and establishing social order and recognizing these interactive rights have an effective role in promoting citizenship rights and creating a society based on social order and justice. The present article, relying on the historical sociology approach based on Bryan.S.turner's theory, has tried to understand citizenship and citizenship rights in the constitutional era, by using library documents and resources and descriptive-analytical method by examining the obstacles to the realization . In this article, it is trying to answer the question that what were the factors and obstacles to the realization of citizenship rights in the constitutional era? The hypothesis of this research is that in the context of the weak central government, the weakness of the political culture of the mass of the people, the political elites did not ultimately lead to the formation of citizenship rights.*

**Keywords:** Qajar, constitutional revolution, citizenship rights, Bryan S. Turner

---

1 . Received, 2022/10/23; Accepted, 2022/11/29; Printed, 2022/12/01

2 . Master of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, Birjand University, Birjand, Iran, r.nourmohammadi@birjand.ac.ir

3 . Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, Birjand University, Birjand, Iran, hfarzanepour@birjand.ac.ir (corresponding author)

4 . Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, Birjand University, Birjand, Iran, somaye.hamidi@birjand.ac.ir



سیاست‌پژوهی اسلامی ایرانی، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۱، ۱۶۴-۱۹۰.

## واکاوی موانع تحقق حقوق شهروندی در دوره مشروطه<sup>۱</sup>

ریحانه نورمحمدی<sup>۲</sup>

حسین فرزانه‌پور<sup>۳</sup>

سمیه حمیدی<sup>۴</sup>

چکیده

حقوق شهروندی مهم‌ترین موضوع حقوقی معاصر و مفهومی نوظهور است که جایگاه ویژه‌ای در نظریه‌های اجتماعی و سیاسی پیدا کرده است. بیش از هر چیز، حقوق شهروندی در مورد حقوقی از جمله اقامت، تحصیل و بهداشت بحث می‌کند که هرکس به عنوان شهروند یک دولت آنها را به دست می‌آورد. حقوق شهروندی زمانی تحقق می‌یابد که همه افراد جامعه به کلیه حقوق مدنی و سیاسی دست یابند و شهروند به عنوان عضوی از جامعه در کنار اداره بهتر جامعه دارای مسئولیت باشد و برقراری نظم اجتماعی و به رسمیت شناختن این حقوق تعاملی نقش مؤثری در ارتقای حقوق شهروندی و ایجاد جامعه ای مبتنی بر نظم و عدالت اجتماعی داشته باشد. نوشتار حاضر با اتکا بر رویکرد جامعه شناسی تاریخی بر مبنای نظریه بریان اس ترنر برای فهم شهروندی و حقوق شهروندی در عصر مشروطه تلاش کرده است تا با بهره‌گیری از اسناد و منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی با بررسی موانع تحقق امر حقوقی - شهروندی در این دوره درصدد پاسخ به این سؤال است که عوامل و موانع تحقق حقوق شهروندی در عصر مشروطه چه بوده است؟ فرضیه این پژوهش این است که در بستر ضعیف حاکمیت مرکزی و ضعف فرهنگ سیاسی توده مردم، نخبگان سیاسی در نهایت منتج به شکل‌گیری حقوق شهروندی نشدند.

**واژگان کلیدی:** قاجار، انقلاب مشروطه، حقوق شهروندی، بریان اس ترنر.

- 
۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۱؛ تاریخ پذیرش، ۱۴۰۱/۹/۸؛ تاریخ چاپ، ۱۴۰۱/۹/۱۰
  ۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران، ایمیل r.nourmohammadi@birjand.ac.ir
  ۳. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران (نویسنده مسئول)، ایمیل hfarzanepour@birjand.ac.ir
  ۴. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران، ایمیل somaye.hamidi@birjand.ac.ir

## مقدمه

مفهوم حقوق شهروندی در ادبیات سیاسی و حقوقی جوامع امروزی نقش مهمی ایفا و توجه ویژه‌ای بر عدالت، شایسته‌سالاری، آزادی و... دارد. همچنین حقوق شهروندی مجموعه‌ای از حقوق و مسئولیت‌های شهروندان در برابر یکدیگر و دولت در قبال شهروندان است. بنابراین، شهروندی هم‌زمان با تعیین و بهره‌مندی مجموعه حقوق برای شهروندان تکالیفی نیز برای آنها متصور می‌شود که باید به آنها پردازند.

حقوق شهروندی از جمله مفاهیمی است که در قرن گذشته و از مشروطه تاکنون در ایران کاربرد بسیار پیدا کرده است. آشنایی با مدرنیته سبب شد تا منورالفکران عصر قاجار به دنبال تغییرات بنیادی در نظام حکومتی برآیند. اولین قدم برای ساخت دولت مدرن پیروزی مشروطه‌خواهان و تشکیل مجلس ملی بود. اما حوادث پس از مشروطه و نزاع میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان همچنین عدم تجانس و توازن میان طبقات در میان نمایندگان مردم در فقدان یک مجلس فراگیر که همه طبقات مردم را نمایندگی کند، همین‌طور ضعف دولت مرکزی و عدم ثبات و نبود یک قدرت مرکزی موجب شد علاوه بر شکست مشروطه، مجموعه این عوامل در بستر جامعه توده‌ای نگذارد که حقوق شهروندی برای ملت تعریف شود.

مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به این پرسش است که بروز چه عواملی موجب عدم تحقق حقوق شهروندی در دوره مشروطه شده است؟ بر مبنای فرضیه پژوهش، انقلاب مشروطه به دلیل عدم آمادگی توده مردم و نخبگان سیاسی و همچنین دستگاه حاکمیتی، در بستری ضعیف به وقوع پیوست. همچنین وقوع انقلاب در بستر ناآگاه جامعه و به دلیل عدم شکل‌گیری ملت، فقدان برخورداری از نظام حقوق شهروندی که نتوانست شهروندانی آگاه، برخوردار از هویت ملی مشخص و در نتیجه عدم تشکیل دولت ملی، دچار آشوب و بحران شدیدتری شد که در نهایت دولت مطلقه را در ایران پدیدار گشت.

روش پژوهش: این نوشتار بر مبنای جامعه‌شناسی تاریخی با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای به تحلیل مؤلفه‌های حقوق شهروندی (شهروندی، هویت، منابع و اجتماع) بر اساس نظریه برایان اس ترنر به بررسی عوامل و موانع تحقق حقوق شهروندی در عصر مشروطه (۱۲۸۵-۱۳۰۴) می‌پردازد.

## ۱- رویکرد نظری

از ویژگی‌های دولت‌های مدرن منزلت شهروندی است. مفهوم شهروند ریشه از واژه «شهر» (City) مشتق شده از واژه لاتینی «لوتیاس» شده است. لوتیاس معادل واژه پلیس در زبان و فرهنگ یونانی است. سابقه مفهوم شهروندی به دولت‌شهرهای یونان باستان بازمی‌گردد (kymlicka, 2000, 8). شهروندی به افرادی که در محدوده جغرافیایی خاص یا به عنوان تبعه در خارج از مرزهای آن کشور زندگی می‌کنند، تلقی می‌شود. در این تعریف دولت تابعی از شهروندان و مبتنی بر تصمیم‌گیری و خواست آنهاست و بر همین اساس شهروندی جزء اصول و مؤلفه‌های دموکراسی بیان می‌شود (رحمتی، ۱۳۸۴، ۸). بنابراین به نظر می‌رسد شهروند به گروهی از جامعه که دارای حق مشارکت در تدوین قوانین هستند، گفته می‌شود.

به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران حقوق فردی و وظایف فردی دوبرال اصلی شهروندی محسوب می‌شوند؛ به طوری که شناخت وظایف هر فرد در قبال جامعه یکی از پیش‌نیازهای اصلی جریان شهروندی محسوب می‌شود. به عقیده ترنر، اساساً شهروندی عضوی از یک جامعه شهری است؛ همان‌گونه که انتظار استفاده از خدمات، تسهیلات و حقوق شهروندی دارد، تعهداتی نیز بر گردن دارد که باید انجام دهد (Turner, 2006, 42). از دید ترنر، شهروندی مجموعه حقوق و وظایفی است که به افراد ماهیت قانونی و رسمی اعطا می‌کند. این حقوق و تعهدات به لحاظ تاریخی در قالب مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی مثل نظام قضائی، پارلمان و دولت‌های رفاه قوام یافته است (نوابخش، ۱۳۸۵، ۲۳).

ترنر استدلال می‌کند که شهروندی صرفاً گسترش حقوقی نیست که از مبادله حقوق فرهنگی و جمعی یک اقلیت فرهنگی سرزمینی در تعقیب یک دولت-ملت همگن به دست می‌آید، بلکه حقوق شهروندی تکامل یافته و فراگیرتر شده است (Turner, 1990, 189-217). به عقیده ترنر، شهروندی بر دسترسی افراد و گروه‌ها به منابع کمیاب در جامعه نظارت دارد. بنابراین در نظریه شهروندی، علاوه بر موقعیت حقوقی، دسترسی به منابع، اعطای هویت فرهنگی به افراد و گروه‌ها نیز مطرح است. در نتیجه در تعریف ترنر، شهروندی عاملی فعال است و شهروندان با آگاهی از حقوق و وظایف خود در امور جامعه مشارکت می‌کنند (شیانی، ۱۳۸۱، ۱۷). به بیان دیگر ترنر شهروندی را مجموعه‌ای از حقوق می‌داند که به افراد یک جامعه هویت رسمی و قانونی می‌دهد و این حقوق و الزامات اجتماعی موجب شکل‌گیری نهادهای اجتماعی و قانونی یک جامعه مانند قوه قضائیه، قوه مقننه و دولت رفاه شده است. ترنر بر اساس الگوی خود به چهار منبع اساسی اشاره می‌کند. ترنر حقوق شهروندی را مجموعه‌ای از حقوق قانونی و رسمی می‌داند که برای یک جامعه معین تعریف شده است و در آن شهروند مدعی برخورداری از منابع ملی می‌شود. شهروند دارای منابع مهم اقتصادی همچون مسکن، درآمد، منابع سیاسی، آزادی بیان و منابع فرهنگی مانند تعلیم، تربیت و آموزش است. ترنر به نقش شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و افراد توجه دارد و معتقد است آگاهی از حقوق در میان اقوام مختلف متفاوت است (هزارجریبی، امانیان، ۱۳۹۰، ۹). در چارچوب نظریه شهروندی ترنر، وی به سه نوع حقوق شهروندی اشاره می‌کند که عبارت‌اند از حقوق اقتصادی مربوط به نیازهای اساسی برای مسکن و غذا، حقوق فرهنگی شامل دسترسی به رفاه و تحصیلات و حقوق سیاسی مربوط به آزادی‌های فردی و مشارکت در دستگاه‌های سیاسی.

حقوق شهروندی علی‌رغم اهمیت افزون آن برای جامعه بشری، آن‌چنان که شایسته است در ایران مورد توجه و مداقه پژوهشگران و نویسندگان قرار نگرفته است. این موضوع به دلیل پیوند سیاسی با حاکمیت، در جوامعی که به پویایی اجتماعی و سیاسی نرسیده‌اند و همچنین

شهروندان آن مشارکت جدی در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی ندارند، مورد پی‌توجهی قرار گرفته است. با بررسی مقالات و کتب موجود در خصوص حقوق شهروندی در ایران، پژوهش‌های موجود در این زمینه (به‌ویژه دوره مشروطه) از لحاظ کمی و کیفی چندان کافی به مقصود نیست. از جمله پژوهش‌های مرتبط با حقوق شهروندی در عصر مشروطه می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد:

صادق‌خانی، جعفری، رنجبر (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل حقوق شهروندی در قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی ایران» به بررسی تاریخی تحولات حقوق شهروندی در قوانین این دو دوره می‌پردازند. نویسندگان با مطالعه در سیر دو قوانین مذکور دریافته‌اند که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند و تفاوت‌هایی را در زمینه‌های حقوق شهروندی نسبت به یکدیگر دارند؛ به‌گونه‌ای که حجم اصول پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی مشروطه بسیار کمتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی است و در خصوص آزادی‌های مشروع اشخاص نیز در قانون مشروطه حقوق و آزادی‌های افراد در قانون جایگاهی نداشت.

فتحی و سعادت (۱۴۰۰) در مقاله تحت عنوان «تحلیلی بر نهادینه‌شدن مفهوم حقوق شهروندی در انقلاب مشروطه و تضمین مؤثر آن در انقلاب اسلامی»، با روش تطبیقی، درصدد مقایسه دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی در زمینه حقوق شهروندی در پی پاسخ به این سؤال است که با توجه به چالش‌های حقوق شهروندی در انقلاب مشروطه، تضمین انقلاب اسلامی جهت برون‌رفت از آنها چیست؟ مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش به این قرار است که در عصر مشروطه از حیث نظری، علاوه بر اختلافات موجود، از حیث کیفیت و کمیت عملیاتی‌شدن متمم قانون اساسی نیز سلطنت مطلقه مانعی جدی به‌شمار می‌رفت. بنابراین، پس از انقلاب اسلامی، جهت جبران این‌گونه کاستی‌ها، توجه به فقه و موازین اسلامی به‌عنوان یکی از راه‌های تضمین حقوق شهروندی در نظام‌های پیشین و برون‌رفت از چالش‌های آن، مدنظر حقوق اساسی جمهوری اسلامی قرار گرفت.

فصیحی (۱۳۸۹) در مقاله خود با عنوان «حقوق شهروندی در عریضه-های زنان عصر مشروطه (دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی)»، درصدد است تا نشان دهد که می‌توان شکوائیه‌های زنان دوره مشروطه، مبتنی بر اسناد به‌جامانده از دوره‌های دوم و سوم مجلس شورای ملی را با ارجاع به ارکان چهارگانه حقوق شهروندی، یعنی برابری، آزادی، امنیت و مالکیت تحلیل کرد. نتیجه‌ای که از بررسی عریضه‌های زنان عصر مشروطه در این پژوهش به دست می‌آید، این است که زنان این دوره درصدد به رسمیت شناخته‌شدن به‌مثابه سوژه مدرن و به‌عنوان شهروند بوده‌اند. اصطلاحاتی مشابه که در متن عریضه‌ها به کار گرفته شده است، همگی نشانه‌های آشنایی زنان با مفاهیم حقوق شهروندی بوده است.

بیات (۱۳۸۶) در پایانامه خود با عنوان «سیر پیدایش، تحول و تدوین حقوق شهروندی در دوره مشروطیت»، تلاش کرده است تا با تحقیق در منابع و اسناد به‌جامانده از سال ۱۲۷۵ تا ۱۳۲۶ ردپای مباحث حقوق شهروندی را در جامعه ایران پیدا کرده و منشأ و مبدأ تفکر حقوق شهروندی را در اندیشه روشنفکران و علما بازنماید. دستاورد این پژوهش به این قرار است که مفاهیم و اصول مربوط به حقوق ملت، مندرج در قانون اساسی و متمم آن یکباره از غرب گرفته نشده، بلکه سال‌ها این مفاهیم در نوشته‌های پیش از مشروطه مطرح و در نهایت به صورت اصول قانون اساسی و متمم آن خود را نشان داد، اما با شروع استبداد صغیر و تندروی‌های بعد از آن و نادیده‌انگاشتن فرهنگ ایرانی-اسلامی، زمینه‌های اجرای کامل حقوق شهروندی در ایران با مشکل جدی مواجه شد.

اما وجه تمایز نوشتار پیش‌رو با پژوهش‌های فوق‌الاشاره در این است که این پژوهش‌ها هیچ‌یک به‌طور خاص به بررسی موانع تحقق حقوق شهروندی در دوره مشروطه نپرداخته‌اند و تلاش کردند با مقایسه تطبیقی قوانین اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی، چگونگی تدوین و پیدایش حقوق شهروندی را در این دوره بررسی کنند. این نوشتار تلاش می‌کند تا بر مبنای ارکان نظریه‌ی ترنر یعنی بررسی مؤلفه‌های شهروندی، هویت، اجتماع

و منابع، وضعیت حقوق شهروندی در ایران دوره مشروطه (۱۲۸۵-۱۳۰۴) مورد بررسی قرار دهد.

## ۲- ساختار جامعه پیشامشروطه و مسئله شهروندی

در دوره قاجار شاه نماد دولت به حساب می‌آمد و در مقام ظل‌الله برگزیده خدا شمرده می‌شد و اراده‌اش در حکم قانون الهی بود. این خودکامگی شاهان قاجار مجالی برای تکوین فضای عمومی و تحرک نهادها در بیرون از قدرت سیاسی نمی‌گذاشت. در نتیجه میان ملت و حکومت شکاف عمیقی بود. ساختار سیاسی سلطنت قاجار شبیه منظومه‌ای بود که شاه هسته اصلی و مرکزی این مجموعه را تشکیل می‌داد و طبقات اجتماعی به منزله عناصری در پیرامون قرار داشتند که به میزان دوری و نزدیکی به مبدأ قدرت به گونه‌ای ویژه استقرار می‌یافتند (شاه‌محمدی، ۱۳۹۴، ۹۱). در واقع پایگاه اجتماعی در دوره قاجاریه عمدتاً انتصابی بود و جایگاه افراد به محض تولد در هرم جامعه مشخص بود. شاهان قاجار با داشتن تعداد زیاد فرزندان، صرف‌نظر از تحمیل هزینه سنگین زندگی این افراد بر توده‌های مردم و عواقب سوء اقتصادی آن، باعث سپردن حکومت به دست برادران و فرزندان و فرزندزادگان و شکل‌گیری حکومت خانوادگی می‌شدند. از سلطنت فتحعلی‌شاه یعنی از حدود سال ۱۲۲۰ قمری به بعد به تدریج فرمانروایی و حکمرانی ایالات و ولایات به پسران شاه سپرده شد و طبعاً هر یک از فرزندان شاه با عنوان شاهزادگی دستگاهی نظیر دستگاه سلطنت در ایالات مختلف برای خود فراهم کردند و دنباله این ماجرا تا انقلاب مشروطیت ایران کشیده شد. در پی مرگ هر پادشاه شمار فراوانی شاهزاده یا بر سرکار حکومت و فرمانروایی یا در انتظار دستیابی به این مقام بودند (رمضان‌نرگسی، ۱۳۹۳، ۱۴۸) و از آنجایی که ساختار اجتماعی-سیاسی ایران انباشته از عناصر فرهنگ ایلی و عشیره‌ای بود، در نتیجه فرهنگ عشیره‌ای در محیط اجتماعی ایران در بین توده مردم و نخبگان فرهنگ غالب به شمار می‌آمد. در نظام عشیره‌ای کسب ثروت نوعی فرهنگ غارت را نهادینه کرده و به عنوان ارزش ایلداری تلقی می‌شود. اما نحوه استفاده از این ثروت بر اساس تقسیم آن در بین اعضای ایل بوده است. در نتیجه



می‌توان گفت فرهنگ سیاسی غالب در دوره قاجار حتی پس از وقوع انقلاب مشروطه، فرهنگ سیاسی تبعی با رویکرد پاتریمونیالیستی بود (ثابتی و همکاران، ۱۳۹۷، ۴۱) که این نوع فرهنگ سیاسی به نوبه خود مانع از فرایند تحقق حقوق شهروندی در ایران آن روزگار می‌شد.

به‌طورکلی می‌توان گفت فقدان طبقه اجتماعی نیرومند و مستقلی که توانایی محدود کردن قدرت دولت را داشته باشد، موجب عدم رشد جامعه مدنی و گسترش قدرت شد. ضعف طبقات اجتماعی و استحاله آنها در دولت و استیلای همه‌جانبه قدرت دولت بر آنها، سبب شد این گروه‌ها نتوانند نقش خود را مانند آنچه در کشورهای توسعه‌یافته مشاهده می‌شود، ایفا کنند؛ زیرا هیچ‌یک از طبقات اجتماعی توانایی لازم برای ایجاد دگرگونی اساسی را نداشته‌اند. در جامعه سنتی ایران افرادی از هیئت حاکمه تمام قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست داشتند و آنهایی که در حاکمیت نبودند، با استبداد و سلطه و انحصارطلبی مخالفت می‌کردند. اگرچه آنها به برخی از ارزش‌های سیاسی یا ایدئولوژیک پایبند بودند، اما تفاوتی میان ارزش‌های خود با منافع ملی قائل نبودند. درحالی‌که در کشورهای توسعه‌یافته، این تمایزات شناخته شده و بر سایر منافع و مصالح غالب شده است و پایبندی به منافع ملی و اراده برای حفاظت از آن، بر همه ارزش‌ها و منافع گروهی و طبقاتی سایه افکند تا همه اینها در جهت مثبت و زمینه‌ساز برای توسعه سیاسی همسو شوند. با توجه به اینکه دولت در ایران، دولتی استبدادی بود که فاقد پایگاهی اجتماعی در بین مردم بود و به هیچ طبقه یا گروه وسیعی از جامعه متکی نبود، بنابراین این دولت فاقد مشروعیت بوده است. در نتیجه در این دوره، هیچ طبقه اجتماعی‌ای که حاضر به دفاع از دولت در مواقع ضروری و بحرانی باشد، وجود نداشت و به همین دلیل است که در انقلاب مشروطه ملت در کنار هم علیه دولت شورش کردند (فرامرزیان، ۱۳۷۶، ۵۲۵). انقلاب مشروطه سال ۱۲۸۵ هم‌زمان سه هدف مردم‌سالاری، ایجاد دولت مرکزی نیرومند و نوسازی ایران را دنبال می‌کرد. در واقع اشتراک طرفداران جنبش مشروطه عدم وجود قانون در جامعه و نظام بود و پیروزی انقلاب سبب پیروی از مفاهیمی همچون قانون، حقوق سیاسی و امنیت اجتماعی و فردی (حقوق

شهروندی) برای آحاد جامعه شد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۱۱۲-۱۱۵). از آنجایی که جامعه ایرانی در آستانه مشروطه و پس از آن به دلیل فقدان دولتی باثبات و مقتدر و عدم شایسته‌سالاری نتوانست خود را با توسعه سیاسی-اجتماعی که در قالب مشروطه رخ داد، همراه کند، این واگرایی میان ملت و دولت و همسوزی قوه مقننه از قوه اجراییه سبب بروز شکاف‌های عمیق شد. حرکت جامعه مدنی به سوی جامعه پاتریمونیال نتیجه‌ای جز بی‌قانونی به دنبال نداشت. از طرفی دیگر ساخت سنتی و ایلی این دوره موجب شد تا جنبش مشروطه کارآیی اصلی خود را که همانا برقراری حکومت قانون و برابری و آزادی بود، از دست بدهد و مردم به جای ملت در همان طبقه رعیت باقی بمانند و این رعایا نتوانند به حقوق شهروندی که دولت‌های ملی به آن دست می‌یابند، دسترسی پیدا کنند.

اگرچه وقوع انقلاب مشروطه، تلاش‌های نوسازی و اصلاح‌طلبانه، در سطح سیستم سیاسی و پیدایی فرهنگ سیاسی مشارکتی مغایر با فرهنگ پاتریمونیالیستی را نوید می‌داد و مهم‌ترین دستاورد مشروطیت تأسیس نخستین مجلس شورای ملی با مشارکت قشرهای مختلف اجتماعی بود (زرین‌فر، ۱۳۸۷، ۳۵)، اما این دستاوردهای مدنی نیز در مدت کوتاهی از بین رفت؛ زیرا مشروطه‌خواهی نه تمرین شده بود، نه فرهنگ رایج جامعه بود (سریع‌القلم، ۱۳۹۰، ۴۰)؛ چراکه مشروطه در بستر ضعیف جامعه آن دوران رخ داد و آحاد جامعه به دلیل ناآگاهی و فقر سواد توانایی درک مشروطه را نداشتند، در نتیجه اقتدارگرایی و حکومت مطلقه در پی هرج‌ومرج پدیدار شد و در سال ۱۳۰۴ رسماً با به قدرت رسیدن رضاخان به پایان رسید.

### ۳- واکاوی وضعیت حقوق شهروندی در دوره مشروطه

در این بخش با بررسی مفاهیمی همچون شهروندی، هویت، حقوق و الزامات شهروندان به همراه منابع اقتصادی و سیاسی فرهنگی که هویت سیاسی برای شهروندان یک کشور به وجود می‌آورد، به تحلیل چالش‌های حقوق شهروندی در عصر مشروطه با استفاده از نظریه برابری اس‌ترنر

می‌پردازیم. همان‌طور که بیان شد، شهروندی را باید مجموعه‌ای از حقوق و الزاماتی دانست که به افراد در یک جامعه هویت رسمی و قانونی می‌دهد که این حقوق خود نهادهای اجتماعی و مدنی را شکل می‌دهند و همچنین برخورداری شهروند از منابع (اقتصادی، سیاسی و فرهنگی)، موجب تحقق حقوق شهروندی می‌شود.

### ۳-۱ شهروندی

شهروندی چارچوبی برای تعامل افراد در درون جامعه فراهم می‌کند. به عقیده ملک‌زاده، در آغاز دوران مشروطه (۱۲۸۵)، ایرانیان آن‌قدر از تمدن جهان عقب مانده بودند که اندک افرادی در سطح کشور از تاریخ تحولات جهان و فلسفه تکامل و آزادی و حکومت ملی آگاه بودند. آنان در سایه فرهنگ تبعی و جامعه‌پذیری، به آداب و اصول استبدادی عادت کرده - بودند. وی می‌گوید «تا وقوع مشروطه ملت به معنی امروزی وجود نداشته بلکه جماعتی رعیت بودند که جان و مال و همه چیز آنها در اختیار طبقه حاکمه بوده است» (ملک‌زاده، ۱۳۶۳، ۲۴). این رفتار و فرهنگ موجب عقب‌ماندگی و دوری از مؤلفه‌های مدرنیته بود. اما در ادامه با پیروزی جنبش مشروطه، گذار از یک جامعه سنتی و عقب‌مانده به سوی جامعه - ای مدرن آغاز شد و امیدها را به سمت شکل‌گیری مدرنیته سیاسی و به تبع آن حقوق شهروندی افزایش داد. کاتوزیان معتقد است انقلابیون مشروطه خواهان تحقق یک نظام سیاسی مبتنی بر آزادی، عدالت، دموکراسی و قانون بودند (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ۱۰۰).

از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های دموکراسی، جامعه مدنی، فرهنگ سیاسی مشارکتی و حضور شهروندان آگاه و باسواد است. بنابراین انقلاب مشروطه در زمانی که هنوز نوسازی در ساختارها و جامعه رخ نداده بود به وقوع پیوست و همچنان ساختارهای اجتماعی، آموزشی و ارتباطی، ساده و عقب‌مانده بود؛ درحالی‌که دولت‌های مدرن مطلقه در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ در غرب پا گرفته و به نوسازی دست زده بودند که نتیجه آن، ظهور نیروهای اجتماعی تازه، دگرگونی فکری و افزایش آگاهی سیاسی-اجتماعی شهروندان

بود. این دگرگونی‌ها زمینه‌ساز انقلاب‌های دموکراتیک و در ادامه آن جنبش‌های اعتراضی برای گسترش دموکراسی و حق رأی همگانی بود. در صورتی که در ایران، انقلاب مشروطه در بستر نامساعد و فقدان دولتی مدرن به وقوع پیوست. نرخ بالای بی‌سوادی و آگاهی‌های محدود سیاسی-اجتماعی مردم، از مهم‌ترین دلایل عدم آمادگی ذهنی و اجتماعی شهروندان برای ایفای نقش شهروندی در دوران مشروطه بوده است. برای توده‌های بی‌سواد و ناآگاه، انواع حقوق شهروندی، وظایف شهروندان، احزاب و انجمن‌ها ناآشنا بود. بی‌سوادی و ناآگاهی توده‌ها از یک سو و نگاه از بالای روشنفکران به عامه مردم و کوتاهی آنان در همراه‌سازی توده‌ها از سوی دیگر، بر شکاف میان توده‌ها و روشنفکران و پایگاه اجتماعی ضعیف احزاب، گروه‌ها و انجمن‌ها در دوران مشروطه بسیار تأثیرگذار بود. در نتیجه توده‌ها زمینه فرهنگی درک گفتمان‌های روشنفکری را نداشتند و حتی اگر آزادی بیان ممکن می‌شد، توانایی بیان عقیده خود، بدون کمک نهادهای مذهبی را نداشته تا بتوانند دست به بسیج مردم بزنند (سردارنیا، ۱۳۸۵، ۱۷۸). از آنجایی که مفهوم شهروند با مفهوم مدنی همراه است و شهروند فردی است که حق سیاسی و مدنی داشته و از سویی دیگر از عوامل تحقق دولت مدرن اهمیت نقش شهروندی است و تا زمانی که شهروندان جامعه همبسته نباشند شهروندی محقق نمی‌شود، در دوره مشروطه جامعه ایرانی به دلیل عدم همبستگی میان مردم جامعه و ناآگاهی توده مردم، شهروندی تحقق نیافت.

## ۲-۷-۳- هویت

آشنایی ایرانیان با اندیشه و ایدئولوژی‌های جدید اروپایی، نفوذ روابط و پیوندهای سرمایه‌داری اروپایی و ارتباط روند تحولات داخلی ایران با سیاست‌های قدرت‌های بزرگ، موجب ظهور گفتارهای جدید ایرانی شد. در این دوره عوامل فوق‌بیشترین عنصر هویت‌بخش به گروه‌های ساکن ایران، در قالب ایلی‌تباری و دینی‌مذهبی بود.

ساختار جامعه ایران شامل ساختار جمعیتی که از گروه‌های مختلف ایلات و عشایر، جماعت‌های روستایی و گروه‌های شهری تشکیل شده بود و همچنین ساختار فرهنگی جامعه ایران که عبارت بود از جغرافیای دینی‌زبانی، تنوع حوزه‌های زبانی عمده‌ترین عوامل هویت ملی را تشکیل می‌دادند. این در حالی بود که در نیمه اول قرن ۱۳ به دلیل نبود تعامل‌های بین گروهی یا عدم برخورداری از گستردگی و تنوع فرهنگی، منجر به پیدایش انسجام جامعه و پدید آمدن هویت ملی جامعه نشد. گروه‌های مختلف - اجتماعی، وجود شکاف‌هایی مانند نظام ایلی، عشیره‌ای، روستایی و شهری، پراکندگی قومی، نژادی، تنوع زبانی و گوناگونی ادیان و مذاهب آنان را به قطعات غالباً متعارض با یکدیگر تبدیل کرده بود و از تعاملات بین گروهی جلوگیری می‌کرد. در نتیجه نوع روابط و مناسبات درونی گروه‌ها و نوع مناسبات بین گروهی به ترتیبی سامان یافته بود که نه تنها تعامل‌های بین گروهی را تقویت نمی‌کرد و بستری برای ساخت جامعه توده‌ای را فراهم نمی‌آورد، بلکه خاص‌گرایی در تمام سطوح نظام اجتماعی مانعی بر سر راه ایجاد جامعه کل‌گرا و نهایتاً هویت عام جامعه‌ای بود (اکبری، ۱۳۸۹، ۳۸). در واقع با دگرگونی عنصر هویت در عصر قاجار، این دگواگونی با مأموریت‌های مختلف صاحبان مناصب دولتی به کشورهای اروپایی و اعزام نخستین گروه دانشجویان به غرب برای کسب علوم، به عنوان اولین پیام‌آوران غرب، خود را نشان داد (اکبری، ۱۳۸۹، ۵۷-۵۸). اگرچه این گروه‌ها از نظر طبقاتی متعلق به طبقات فرادست جامعه ایرانی (عمدتاً از مقامات دیوان‌سالاری، اعیان و اشراف، زمین‌داران بزرگ، روحانیون و تجار عمده) بودند، اما همین گروه کوچک توانستند در روند تحولات سیاسی، به‌خصوص در دوران جنبش مشروطه، ایدئولوژی خود را در جامعه ایران گسترش دهند. از ابزارهای مؤثر این گروه‌ها برای پیشبرد گفتمان هویت ملی در این دوره، توسعه مراکز آموزشی جدید (نظیر دارالفنون)، نشر و ترجمه کتب نویسندگان اروپایی بود.

مسئله ایران باستان و ناسیونالیسم ایرانی در رویارویی ایرانیان با غرب در پیشامشروطه، سبب شد که مفهوم ملیت بیش از گذشته در میان ایرانیان، به‌خصوص نخبگان تحصیل‌کرده، احیا شود. در همین دوران،

ایرانیان با اندیشه ناسیونالیسم اروپایی آشنا شدند و بسیار بیشتر از گذشته به بازشناسی مفهوم ملیت در هویت ایرانی روی آوردند. آگاهی نسبت به هویت ملی و شکوه ایران باستان و بازگوکننده نوعی احساس نوستالژیک به گذشته ایران و ابراز بیزاری و نفرت نسبت به کسانی که به نظر آنان عامل انحطاط و فروپاشی عظمت پیشین ایران بوده‌اند (احمدی، ۱۳۸۳، ۸۲) و تا جایی پیش رفتند که همه تقصیرهای عقب‌ماندگی را بر گردن این مهاجمان گذاشتند. به اعتقاد آنان همه مشکلات جامعه ریشه در عقب‌ماندگی ایرانیان از تمدن غرب به دلیل نفوذ اندیشه‌های اعراب داشته است و در نتیجه تنها راه حل را در بازگشت به فرهنگ ایرانشهری قبل از ورود اسلام می‌دیدند.

به این ترتیب، عده‌ای از متفکران به ستایش پدیده تجدد به عنوان راه حل مشکلات جامعه ایرانی پرداختند و در پی آن فرقه‌های مختلف فکری به وجود آمد. اما بزرگ‌ترین و مهم‌ترین خط فکری مربوط به طرفداران غرب و طلایه‌داران تجدد بود که راه حل پیشرفت جامعه ایرانی را در «اخذ ترقیات فرنگستان» جست‌وجو می‌کردند. برداشت این متفکران از هویت خود، آنها را به تقابل با هویت اسلامی کشاند (نامدارطالشان، ۱۳۸۱، ۱۶۵). آنها معتقد بودند ایرانیان برای طی روند مدرنیزاسیون باید بحران‌های مختلفی را مدیریت کرده و پشت سر بگذارند. از نظر آنها یکی از این بحران‌های اساسی، بحران گذر از هویت‌های فرومی به ملی بود. در نتیجه بخشی از برنامه‌ریزی‌های توسعه و نیز استراتژی‌ها در ایران، باید به مقوله ایجاد هویت ملی معطوف می‌شد. در این راستا، به دلیل عدم آمادگی جامعه برای گفتمان وارداتی هویت ملی، این موضوع در سطح روشنفکران باقی ماند و به عرصه عمل راه پیدا نکرد (دیلمقانی و قاسمی‌ترکی، ۱۳۹۷، ۱۹).

تفکر مدرنیته بعد از ظهور خود مانند بستر هویتی جدید فرهنگی غرب در تلاش برای شکل دادن به هویت جدید به جای هویت قدیم بود و در آغاز، اهمیت سنت و مذهب را در هویت فرهنگی جدید نفی و عقل را جانشین آن کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۸، ۲۳۴). با کم‌رنگ شدن نقش شیعه

اثنی عشری در همبستگی و وحدت ملی و پیرنگ شدن مفهوم ملت و به‌ویژه ملت ایران، محور قدرت از خدا و ظل‌الله به ملت ایران و مجلس شورای ملی انتقال داده شد. با انقلاب مشروطه توانایی و حق مشارکت همگانی در تصمیم‌گیری‌ها به کشور و ملت منتقل شد (تاجیک، ۱۳۷۹، ۱۶۷-۱۶۶) و هویتی نو را پدید آورد.

تحولات رخ داده در فضاي سياسي- اجتماعي پس از انقلاب مشروطه، زمينه را براي پيگيري ايده وحدت و حفظ تماميت سرزميني کشور فراهم آورد. به طوری که جنگ جهانی اول و دخالت بیگانگان، تهدید استقلال کشور با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، زوال ثبات دولت مرکزی، واگرایی قومی، بروز شورش‌های محلی و قومی، تنش‌ها و بحران‌های ناشی از قیام شیخ خزعل، شیخ محمد خیابانی، میرزا کوچک خان جنگلی، اسماعیل آقا سیمیتقو، محمدتقی خان پسیان و امیر افشار ضرورت ایجاد دولت مرکزی نیرومندی را ایجاد می‌نمود. از لحاظ ساختاری، با اضمحلال نظام اجتماعی گذشته، نیاز به صنعتی کردن کشور، توسعه اقتصادی، ایجاد ارتش جدید و بوروکراسی، اصلاحات نظام مالیات‌ستانی و برقراری وحدت ملی بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شد. علاوه بر وضعیت آشفته داخلی، می‌توان به عوامل دیگری مانند تجددخواهی روشنفکران، آگاهی روزافزون از عقب‌ماندگی کشور، سرخوردگی مخالفان استبداد به دلیل روند معکوس انقلاب مشروطه، فرقه‌گرایی و... به عنوان متغیرهایی که منجر به برانگیختگی خواست‌های ناسیونالیستی می‌گردید، اشاره کرد (نظری، ۱۳۸۶، ۱۴۲). در نتیجه در دوران پیشامشروطه و پس از آن هویت ایرانی تحت تأثیر نظرات و اندیشه‌های غربی که از طریق تحصیل‌کردگانی که از غرب بازگشته بودند، شکل گرفت، به مرحله مدرن خود که همان هویت ملی است پیش رفت. اما واکنش به اندیشه‌های جدید، هویت فرد ایرانی را در میان سه گفتمان اسلامی، ایرانی و غربی قرار داد و تلاش برای همگرایی میان این سه گفتمان از سوی روشنفکران موجب ایجاد نوعی بحران هویت در میان ایرانیان شد (تاجیک، ۱۳۷۹، ۱۷۲) که در ادامه با تأسیس پهلوی و ظهور دولت مطلقه مدرن، آرایش این سه گفتمان موجب پیدایش گفتار مسلط هویت ایرانی متجدد شد.

## ۳-۳ دسترسی به منابع

همان‌گونه که بیان شد، دسترسی به منابع اعم از منابع اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در جامعه از شرایط تحقق حقوق شهروندی محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد نهادینه‌شدن حقوق قانونی، نیازمند توجه به ابعاد مختلفی است. یکی از این ابعاد، بعد اقتصادی است. در همه دوران پادشاهی از گذشته، دولت وضعیتی مستقل داشت و طبقات اجتماعی بالاتر به آن وابسته بودند. در واقع دارایی ارزی متعلق به دولت و سرمایه تجاری نیز ضعیف بود. مالکیت خصوصی زمین نه یک حق بلکه امتیازی بود که دولت مادام که می‌خواست آن را می‌بخشید یا تحمیل می‌کرد. با وجود این که همواره قوانین و مقررات اداری و قضائی بسیاری وجود داشت، اما هیچ نوع تضمینی برای اجرا و خصوصاً برای عدم تغییر آنها بدون اطلاع قبلی و بسته به هوس فرمانروا یا والی محلی نبود. مهم‌ترین پیامد اجتماعی و اقتصادی چنین شرایطی، ناممکن بودن انباشت دیرپای سرمایه دست‌کم در کل جامعه بود (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۱۹۴-۱۹۳). فقدان انباشت سرمایه در لوای بی‌قانونی در این دوره، عدم توسعه‌یافتگی و بی‌ثباتی اقتصادی را که به نوبه خود موجب فقدان مرکزیت قدرتمند می‌شود و رخ‌دادن شرایطی که در آن دسترسی به حقوق و نیازهای اقتصادی و رفاه امکان‌پذیر نیست، نشان می‌دهد.

از نظر ترنر، منابع سیاسی دربرگیرنده آزادی بیان، آزادی مذهب و مشارکت سیاسی است که همه این مؤلفه‌ها و دسترسی شهروندان به این منابع موجب ایجاد حقوق شهروندی می‌شود. جنبش مشروطه در سایه فرهنگ استبدادی دیرپای در خانواده و در سطح جامعه و خودکامگی دیرینه حکومت‌ها هنگامی رخ داد که آگاهی سیاسی-اجتماعی شهروندان به میزان انگشت‌شماری بود. در نتیجه این جنبش توانایی قانونمندکردن جامعه مدنی و دگرگون کردن فرهنگ سنتی حاکم و نظام استبدادی را نداشت. از یک سو بانیان فرهنگ سنتی و شیفتگان استبداد منفعتی در حاکمیت ملت نمی‌دیدند و برای مشارکت و نظارت شهروندان در زمینه سیاسی و حکومت‌ارزشی قائل نبودند (کاظمی، ۱۳۷۶، ۱۲۲). با این وجود پیروزی مشروطه



و تصویب قانون اساسی را می‌توان گامی رو به جلو برای ایجاد حق شهروندی دانست. چنان‌که تدوین‌کنندگان قانون اساسی مشروطه صراحتاً از اصل هشتم تا بیست‌وپنجم را به حقوق و تکالیف شهروندان اختصاص داده‌اند و تلاش کرده‌اند تا بر اساس این مفاد، حقوق مدنی و مالکیت اقتصادی را برای شهروندان به رسمیت بشناسند. اما تنش‌های میان مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان به قدری بود که مجلس توانایی تجانس میان منافع نیروهای خود را نداشت. یک سال بعد از امضای قانون اساسی، متمم قانون اساسی به تصویب نمایندگان رسید؛ به طوری که متمم قانون اساسی مشروطه، دربرگیرنده اصول و بندهای مهم دموکراتیک بود و اجزای جامعه مدنی در آن برشمرده شده بود که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از حفظ و امنیت جانی و مالی شهروندان، برابری آحاد جامعه در مقابل قانون، پشتیبانی از آزادی‌ها و حقوق شهروندان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و انجمن‌ها، تفکیک قوا، برپایی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و... (سردارنیا، ۱۳۸۵، ۱۷۴).

در ادامه بررسی مؤلفه منابع در نظریه ترنر، منابع فرهنگی را که شامل تعلیم تربیت و حق همگانی برخورداری از سواد می‌شود، بررسی می‌کنیم. همان‌طور که بیان شد، در اوایل آبان ۱۲۹۰ قانون جدید آموزش عمومی در مجلس به تصویب رسید. متمم قانون اساسی ۱۲۸۶ آموزش همگانی رایگان را مقرر و تمام نهادهای آموزشی را زیر نظر وزارت علوم و هنر قرار داد و به این ترتیب به قدرت دیرپای تشکیلات روحانی بر بیشتر نهادهای آموزشی خاتمه داد. در قانون ۱۲۹۰ همه کودکان در همه طبقات و اقوام از حق آموزش عمومی اجباری برخوردار شدند. در روستاها هزینه‌ها به عهده مالکان سکنه بود و برای تصدی مشاغل دولتی، دیپلم مدارس لازم بود. مجلس تصویب کرد تا حکومت برای محصلان غیرمسلمان که در شهرهایی با اقلیت‌های مذهبی بزرگ و مختلف زندگی می‌کنند، مدارسی تأسیس کند، اما این موضوع به تصویب نرسید (آفاری، ۱۳۷۸، ۴۱۸). اگرچه در این دوره تلاش‌هایی برای ایجاد بستری مناسب برای آموزش همگانی رخ داد، اما به دلیل ضعف جامعه مدنی در قبول مؤلفه‌های مدرنیته، این امر نیز ناکام ماند. در ایران مشروطه، فرهنگ درونی سیاسی

بر ارزش‌های مدرن استوار نشد و مشروطه ایران ساختاری ناآشنا و ناپایدار و غریب‌ویی در پهنه سنت استبدادی بود که هیچ‌گاه اجرا نشد و الگوی برداری ناشیانه و سطحی از قوانین غربی بود (کاظمی، ۱۳۷۶، ۴۱۸). در نتیجه بنا بر نظر کاتوزیان، پس از مدتی چرخه استبداد - آشوب - استبداد تکرار شد و دوباره استبداد در ایران حاکم گشت که پیامد آن کودتای ۱۲۹۹ و برقراری استبدادی دیگر به جای استبداد قاجار بود.

#### ۴-۷-۳- اجتماع

از مؤلفه‌های دیگر حقوق شهروندی، اجتماع است. جماعت یا اجتماع به عقیده ترنر، هویتی است که افراد با شهروندشدن در مجموع نهادها، از حقوق و وظایفی برخوردار می‌شوند. یعنی تعلقات و وابستگی به اجتماع سیاسی که به آن تعلق دارند، رخ می‌دهد. از نظر وی شهروندی اجتماعی با فرایند مدرنیته (گسترش نهادهای شهروندی، شهروندمداری و گسترش تعلیم تربیت همگانی) توسعه می‌یابد و یک شهروندی فرهنگی بروز پیدا می‌کند. بر این اساس مشروطه را می‌توان دوره‌ای متصور شد که به دلیل بروز شکاف‌ها و تضادهای هویتی و عدم پاسخگویی دولت به این بحران، شهروندان خود را نتوانست در قالب یک دولت ملی بسیج کند در نتیجه آن ما شاهد عمیق‌ترشدن شکاف‌های اجتماعی و هویتی هستیم. در ادامه این بخش عوامل تنش‌زا در عدم بروز وابستگی جامعه را بررسی می‌کنیم.

بعد از اعلام مشروطیت، یکی از خواسته‌های اصلی و مهم انقلابیون و حامیان حکومت مشروطه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود تا از طریق آن بتوانند از قدرت حکومت مرکز بکاهند و از سیاست‌های دولت مرکزی رهایی یابند. به همین منظور در اواخر تابستان ۱۲۸۵ تعدادی انجمن انتخاباتی ابتدا در شمال و سپس در جنوب کشور تشکیل شد (آفاری، ۱۳۷۸، ۱۰۳). طرح قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در متمم قانون اساسی به تصویب رسید، نشان از اهمیت گسترده تمرکززدایی در سطح کشور و بازشناسی مفهوم آن در تحقق خواسته‌های یک حکومت مدرن داشت (احمدی‌پور و منصوریان، ۱۳۸۵، ۷۲).

از نظر آدمیت بی‌تجربگی توده مردم در مشارکت و کارهای گروهی، بی‌سوادی و ناآگاهی آنان و تسلط دیرینه عناصر خودکامه و فئودال‌ها در نهایت منجر به مشارکت عده قلیلی از مردم در انتخابات و انتخاب افراد خودکامه پیشین بر انجمن‌ها شد. در نتیجه احزاب و گروه‌های تازه نتوانستند وزنی چشمگیر در این انجمن‌ها داشته باشند (آدمیت، ۱۳۵۴، ۶۶). همچنین در دوره مشروطه به دلیل عدم آگاهی بسیاری از رهبران احزاب و گروه‌های سیاسی درباره اوضاع سیاسی-اجتماعی داخلی و تحولات در کشورهای غربی، لازم بود برای تداوم مشروطه ملت به میزانی از آگاهی و پیشرفت فرهنگی می‌رسید (سردارنیا، ۱۳۸۵، ۱۸۰). در ادامه این مسیر، مجلس اول چند گام مقدماتی برای ایجاد نظام‌هایی مدنی، به نحوی که با اختیارات علما در مسائل مذهبی و خانوادگی تعارض نداشته باشد، برداشت. در سال ۱۲۸۶ در تهران چهار دادگاه مدنی تشکیل شد؛ یک دادگاه برای دعاوی ملکی، یک دادگاه جنایی، یک دادگاه تظلمات و یک دیوان عالی استیناف. در عین حال، تلاش برای ایجاد نظام حقوقی مدون و مدنی در سال ۱۲۸۷ نه تنها با مخالفت روحانیون ضد مشروطه بلکه با مخالفت چندین روحانی مشروطه‌خواه نیز مواجه شد (آفاری، ۱۳۷۸، ۴۱۹). با سقوط محمدعلی‌شاه و برپایی مجلس دوم، چنددستگی‌های سیاسی در جامعه ادامه یافت. یکی از عوامل استمرار این اختلافات به وجود آمدن انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود؛ انجمن‌هایی که جامعه توان پذیرش آنها را نداشت و به همین دلیل این انجمن‌ها فی‌نفسه به اختلاف‌های سیاسی دامن می‌زدند.

هرچند جنبش مشروطه و قانون اساسی آن توانست مبنای مشروعیت دولت را از زور به قانون مصوب نمایندگان مردم تغییر دهد و در نتیجه قدرت مبتنی بر قانون شد، جایگاه مردم از رعیت شاه به شهروند ارتقا یافت و به عنوان شهروندان جامعه سیاسی از حقوق شهروندی برخوردار شدند و با ایجاد زمینه‌های مشارکت در تعیین سرنوشت خود، راه برای تشکیل دولت ملی هموار شد، با این حال، وجود مراکز متفاوت و متعارض قدرت در ساختار دولت مشروطه مانند مجلس، انجمن‌های ایالتی و ولایتی و احزاب از یک سو و شاه، دربار، حکام ولایات، روحانیون و رؤسای ایلات از سوی دیگر، موجب عدم تمرکز در قدرت دولت مشروطه شد و بنیان

دولت ملی را در معرض خطر فروپاشی قرار داد (قنبری، ۱۳۸۵، ۱۵۹-۱۵۸).

در بحث آموزش همگانی و برخورداری مردم از سواد می‌توان گفت بر اثر وقوع انقلاب مشروطه تحول مهمی در نظام آموزشی کشور به وجود آمد. اصل هجدهم ممتن قانون اساسی اعلام کرد: «تحصیل و تعلیم علوم و صنایع آزاد است، مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد». بر اساس اصل نوزدهم: «تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود و تمام مدارس و مکاتب باید تحت ریاست عالییه و مراقبت وزارت علوم و معارف باشند» (صورت مذاکرات مجلس اول، ۱۳۲۵، ۵۸۴). تصویب قوانینی که مرتبط با تعلیم و تربیت بودند، بستری را فراهم کرد که آموزش از حالت سنتی خارج و نظم نوین آموزشی کم‌کم جای آن را بگیرد. پیدایش و گسترش مدارس بعد از پیروزی مشروطه نشان می‌دهد که مجلس اول و دولت‌هایی که به این مجلس معرفی شدند، به مباحث آموزشی توجه نشان داده و مسائل را پیگیری می‌کردند. گرچه به دلیل مشکلاتی که آن روزگار گریبان جامعه ایران را گرفته بود، گاهی به آموزش و معارف کم‌توجهی می‌شد، اما بدیهی است که پس از استقرار مشروطه در ایران وزارت علوم اهمیتی بیشتری پیدا کرد.

با بازگشایی مجلس دوم و حضور دو حزب دموکرات و اعتدالیون، با نگاهی به مرامنامه این دو حزب درمی‌یابیم که حزب دموکرات بر تعلیم رایگان و اجباری برای همه افراد و توجه مخصوص در تربیت نسلان تأکید کرده بود (اتحادیه، ۱۳۶۱، ۷). در نظام‌نامه حزب اعتدالیون آمده: «توسیع دایره معارف و تسهیل طرق تحصیل و تعلیم و آزادساختن آن برای تمام افراد یکی از اصول مسائل مهمه است که باید مطرح و مطمح نظر هیئت جامعه باشد. در جات اولیه ابتدایی تحصیل و تعلیم که مایه احتیاج افراد است باید اجباری و مجانی شود» (اتحادیه، ۱۳۶۱، ۱۱۰). بی‌ثباتی کابینه‌ها در این دوره مانند دوره مجلس اول از جمله مهم‌ترین مشکلاتی بود که گریبان سیاست و اجتماع ایران را گرفته بود. این بی‌ثباتی و عدم آشنایی برخی از وزرای علوم به مسائل فرهنگی و تربیتی و نظام آموزشی موجب شد دولت‌ها

فرصت کافی برای ارائه برنامه کاری منظم و منسجم را نداشته باشند و در پیگیری اهداف خود ناتوان شدند (یغمایی، ۱۳۷۵، ۱۲۶). به طور کلی بعد از استقرار مشروطه، اگرچه از طرف دولت‌ها و نمایندگان به آموزش و تعلیم توجه نشان داده شد، اما نبود بودجه کافی، عدم ثبات در کابینه‌ها، فقدان امنیت در کشور، کمبود شدید کتب درسی و کمبود معلمان موجب بروز مشکلاتی برای این بخش شد. همچنین فقدان مدیریت علمی و عمل‌گرا و نبود عدالت آموزشی در میان تمامی اقشار جامعه، بر مشکلات موجود می‌افزود.

در نتیجه دست به دست هم دادن عوامل فوق‌الذکر، دموکراسی ایجادشده در دوره مشروطه هرچه بیشتر به هرج‌ومرج، گرایش حوزه همگانی به بی‌قانونی یا رفتار ضداجتماعی و آزادی لجام‌گسیختگی منجر شد. چنان‌که دلیل اصلی کودتای ۱۲۹۹ نیز همین بود. اگر اوضاع به سمتی نمی‌رفت که مردم از انقلاب سرخورده شوند و شاه قاجار توانایی برقراری امنیت برای زندگی روزمره مردم را داشت، کودتای یادشده هرگز به وقوع نمی‌پیوست (کاتوزیان، ۱۳۹۸، ۲۰۰-۱۹۹).

### جدول ۱ بررسی حقوق شهروندی دوره مشروطه (منبع: نگارندگان)

شهروندی	هویت	منابع	اجتماع
نرخ بالای بی‌سوادی و آگاهی محدود سیاسی اجتماعی، نگاه از بالای روشنفکران، ضعف متوسط، تداوم حضور واپس‌گرا، ناآگاهی مردم از حقوق شهروندی و وظایف شهروندان	وجود اشکال گوناگون هویت جمعی، شکاف‌های ایلی، نژادی و قومی و تعارض آنها، عدم آمادگی جامعه برای گفتمان ناسیونالیسم، تحول مفهوم ایرانییت با ظهور	منابع اقتصادی: فقدان انباشت سرمایه، عدم توسعه‌نیافتگی و بی‌ثباتی اقتصادی منابع سیاسی: به دلیل فرهنگ استبدادی، ناآگاهی شهروندان اختلاف میان	گسترش نهادهای شهروندی: تشکیل انجمن‌های ولایتی و ایالتی، تشکیل چهار دادگاه مدنی ناآگاهی توده‌ها و عدم

حاکم شدن بینش و تفکر حزبی، بی سواد عمومی	مشروعه خواهان و مشروطه خواهان، فقدان تسامح سیاسی. منابع فرهنگی: آموزش همگانی بر اساس متمم قانون اساسی ۱۲۸۶، عدم تصویب تأسیس مدارس برای محصلان غیرمسلمان	دو ایدئولوژی متفاوت سیاسی، جنگ جهانی اول عامل همگرایی، غلبه نگرش های افراطی و رادیکالی، ازین رفتن مشروعیت عرفی پادشاه، تنزل دین از جایگاه متعالی	
بود پیوند و همدلی میان توده مردم و روشنفکران	مطلق گرایی، تعبیر آزادی به لجام گسیختگی	بحران هویت	عدم تشکیل جامعه مدنی پایدار

## نتیجه گیری

تفکر مدرنتیة از دوران عباس میرزا به اندیشه رهبران و حاکمان کشور راه یافت و اندیشه ساخت دولت ملت سرانجام در مشروطه نمود پیدا کرد. اما به دلیل وجود ساختارهای سنتی اقتصادی و سیاسی، حکومت ایلپاتی و قبیلہ ای، همچنین نوع حکومت پاتریمونیال، دولتی شکننده را در پی داشت. وقوع انقلاب مشروطه در شرایط جامعه آن زمان به دلیل نبود زیرساخت ها و بسترهای مناسب جهت ساخت دولت قوی و همچنین به دلیل بی سواد و ناآگاهی اقشار وسیع جامعه، منجر به شکنندگی دولت شد. همان طور که بیان شد، با بررسی حقوق شهروندی در این دوره بر اساس نظریه ترنر، به دلیل فقدان شکل گیری ملت سازی، آگاهی محدود سیاسی و اجتماعی، ضعف طبقات متوسط جامعه و ناآگاهی توده مردم از حقوق شهروندی و وظایف شهروند در قبال دولت و بالعکس، مؤلفه شهروندی در این دوره

ناکام ماند و به جامعه مدنی پایداری مبدل نشد. در نتیجه به علت شکاف-های ایجادشده میان مردم و کارگزاران و نخبگان، عدم همبستگی ملی، انقلاب مشروطه به شکست انجامید و دولتی مطلقه دیگری در ایران روی کار آمد.

بررسی مؤلفه هویتی در این دوره نشان می‌دهد به علت وجود اشکال گوناگون هویت جمعی، شکاف‌های ایلی، نژادی و قومی و تعارض آنها و همچنین عدم آمادگی جامعه برای غالب شدن گفتمان ناسیونالیسم، غلبه نگرش‌های افراطی و رادیکالی موجب بحران هویت شد. به‌طورکلی انقلاب مشروطه به علت ناتوانی دولت در تأمین امنیت، ثبات سیاسی و عدم همبستگی میان هویت‌های قومی به دلیل نگاه عشیره‌ای و ایلی، ماهیت دولت پاتریمونالیستی کسب کرد. در این نظام ملوک‌الطوایفی با اعطای مناصب دولتی به خوانین و نوادگان قاجاری، سلسله‌مراتب شایسته‌سالاری رعایت نشد و همین امر به شکاف اجتماعی و بدبینی مردم به مشروطه افزود.

در بررسی مؤلفه دسترسی به منابع دریافتیم که به دلیل فقدان انباشت سرمایه، عدم توسعه‌نیافتگی و بی‌ثباتی اقتصادی و همچنین به دلیل فرهنگ استبدادی غالب، ناآگاهی شهروندان از حقوق شهروندی خود و بروز اختلاف میان مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان موجب شد تا دسترسی آحاد جامعه به منابع سیاسی، اقتصادی و ناتوانی دولت در برقراری فرهنگی نتیجه‌بخش نگردد.

مؤلفه اجتماع که با گسترش نهادهای شهروندی مرتبط است، نشان می‌دهد مشروطه توانست با تشکیل انجمن‌های ولایتی و ایالتی و تشکیل چهار دادگاه مدنی، اجباری شدن تحصیل و ایجاد مدارس دخترانه گامی مثبت در تحقق این مؤلفه بردارد. چنان‌که به عقیده ترنر، افراد با شهروندشدن در نهادها، از حقوق و وظایفی برخوردار می‌شوند و گسترش نهادهای شهروندی و تعلیم تربیت همگانی شهروندی فرهنگی پدیدار می‌شود. اما به دلیل عدم حاکم شدن بینش و تفکر حزبی، بی‌سوادی عمومی و ناآگاهی مردم

و همچنین فقدان مدیریت علمی و عملی و عدالت آموزشی بر ناکامی این مؤلفه می‌افزود و در نهایت با عوامل تقویت‌کننده به سقوط مشروطه منجر شد و موجب سرخوردگی روشنفکران از اندیشه آزادی‌گشت و راه برای ایجاد حکومت اقتدارگرا هموارتر کرد. در نتیجه اهداف مشروطه که آزادی و حقوق شهروندی را در خود داشت، در عمر کوتاه ۲۰ ساله خود به مرحله‌ای رسید که حکومت مقتدر و تمرکزگرا را بر مشروطه ترجیح داد.

## منابع

۱. آدمیت، فریدون (۱۳۵۴)، فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام.
۲. آفاری، ژانت (۱۳۷۸)، انقلاب مشروطه ایران: ۱۹۱۱-۱۹۰۶، ترجمه رضا رضایی، تهران، بیستون.
۳. اتحادیه (نظام‌مافی)، منصوره (۱۳۶۱)، (به کوشش) مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران در دوره دوم مجلس شورای ملی، تهران، نشر تاریخ ایران.
۴. احمدی، حمید (۱۳۸۳)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران، نشرنی.
۵. احمدی‌پور، زهرا و علیرضا منصوریان (۱۳۸۵)، تقسیمات کشوری و بی‌ثباتی سیاسی در ایران (۱۳۵۷-۱۲۸۵)، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره ۱.
۶. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۹)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی عصر قاجاریه و پهلوی اول، تهران، علمی و فرهنگی.
۷. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی، فصلنامه مطالعات ملی، دوره دوم، شماره ۵.
۸. ثابتی، منوچهر و همکاران (۱۳۹۷)، بررسی موانع شکل‌گیری نظام حزبی در بستر توسعه اجتماعی و ساختار فرهنگ سیاسی ایران بین دو انقلاب (مشروطه تا انقلاب اسلامی)، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال دهم، شماره چهارم، پاییز.



۹. دیلمقانی، فرشید و محمدعلی قاسمی ترکی (۱۳۹۷)، جایگاه هویت ملی در ایران: نگاهی به تطور تاریخی، الگوها و سیاست‌های هویت ملی، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه تاریخ، سال سیزدهم، پاییز.
۱۰. رحمتی، حسین (۱۳۸۴)، حقوق شهروندی، چاپ اول، قم، نشر نگین.
۱۱. رمضان‌نرگسی، رضا (۱۳۹۳)، تبیین جامعه شناختی انقلاب مشروطه؛ کوششی. در تحلیل تغییرات اجتماعی تاریخ معاصر، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۲. زرین فر، مهدی (۱۳۸۷)، نگاهی به شکل‌گیری نهضت مشروطه، فصلنامه ادیان، مذاهب و عرفان، مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، شماره ۱۲، تابستان.
۱۳. سردارنیا، خلیل الله (۱۳۸۵)، چرا جنبش مشروطه‌خواهی به جامعه مدنی پایدار و قانونمند نینجامید؟، مجله سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۸۷-۲۷۷.
۱۴. سریع القلم، محمود (۱۳۹۰)، اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران، نشر فرزاد.
۱۵. شاه‌محمدی، روح الله (۱۳۹۴)، مبانی دولت مدرن در اندیشه متفکران عصر مشروطه، به کوشش نصرالله پورمحمدی املشی، تهران، آدابوم.
۱۶. شیانی، ملیحه (۱۳۸۱)، شهروندی و رفاه اجتماعی، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال اول، شماره چهارم، صص ۲۳-۹.
۱۷. صورت مذاکرات مجلس (۱۳۲۵ ه.ش)، دوره اول تقنینیه، چاپخانه مجلس.
۱۸. فرامرزیان، علیرضا (۱۳۷۶)، بررسی موانع توسعه جامعه مدنی در ایران، تهران، نشر سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۱۹. قنبری، داریوش (۱۳۸۵)، دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.

۲۰. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴)، **اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ دوم، تهران، مرکز.
۲۱. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۴)، **دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی**، ترجمه حسن افشار، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
۲۲. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۵)، **آزادی و لجام‌گسیختگی در انقلاب مشروطیت**، **مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۲۳۰-۲۳۷.
۲۳. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۸)، **تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران**، ترجمه علیرضا طیب، چاپ پانزدهم، تهران، نشر نی.
۲۴. کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۷۶)، **بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر**، تهران، قومس.
۲۵. ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۶. نامدارطالشان، مظفر (۱۳۸۱)، **غرب‌گرایی و استحاله هویت ملی ایران**، مجموعه مقالات مؤلفه‌های هویت ملی در ایران، قم، انتشار مفید.
۲۷. نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶)، **هویت مدرن و ظهور گفتمان مشروطیت در ایران**، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال هشتم، شماره ۴.
۲۸. نوابخش، مهرداد (۱۳۸۵)، **بررسی مفهوم شهر و شهروندی از دیدگاه جامعه‌شناسی**، **فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی**، سال دوم، شماره ۵.
۲۹. هزارجریبی، جعفر و ابوالفضل امانیان (۱۳۹۰)، **آگاهی زنان از حقوق شهروندی و عوامل مؤثر بر آن**، **فصلنامه مطالعات و پژوهش‌های شهری و منطقه‌ای**، سال سوم، شماره نهم، تابستان.

۳۰. یغمایی، اقبال (۱۳۷۵)، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

### انگلیسی

31. kymlicka, will (2000), *Citizenship in diverse societies*, oxford university press.
32. Turner, B.S. (2006), "Global Sociology and the Nature of Rights", In *Societies a. without Borders*, 1(1).
33. Turner, B. (1990), *Outline of a theory of citizenship*, *Sociology*, 24.

